

مقاله



میثم نظمی

# گفتمان زنانه، انقلاب در عشق و دگر دوستی

بازخوانی اندیشه ژولیا کریستیوا

گرایش او به این جنبش در تمامی آثارش به روشنی مشهود است. کریستیوا در بحث‌های خود بیشتر بر نقش محوری سوزنه سخنگو تأکید کرد و از این رهگذر از مضمون اصلی مکتب ساختارگرا فاصله گرفت؛ او با این تأکید از جریان‌های اساسی فلسفه فاصله گرفت و خود را در حاشیه هنر معاصر و ادبیات مستقر نمود و با تحلیل معنایی و زبانی، خود را به عنوان یکی از چهره‌های برجسته زبان و ادبیات مطرح ساخت. نظرات کریستیوا از ناحیه بسیاری از منتقدان و نظریه‌پردازان ادبی با اقبال فراوانی روبه‌رو بوده است، اما خود کریستیوا در مورد فمینیسم و وضعیت کنونی آن با احتیاط کامل برخورد کرده است.

نظرات او درباره فمینیسم را می‌توان در مقاله میسوطی به نام «زمان زنان» در کتاب «بیماری‌های جدید روان» مطالعه کرد؛ او این مقاله را در سال ۱۹۷۹ به چاپ رساند. کریستیوا در این مقاله فمینیسم را به سه مرحله تقسیم کرده و مرحله اول آن را مردود دانسته زیرا در این مرحله فمینیست‌ها به دنبال برابری کلی و همگانی زنان با مردان بوده و از این طریق تفاوت‌ها و دگربودگی‌های جنسی را نادیده می‌گیرند. او نظریات سیمون دوبوار را به خاطر نفی نقش مادرانه زن به‌طور ضمنی به انتقاد می‌کشاند. کریستیوا معتقد است که به جای نفی نقش مادرانه زن باید به تکوین گفتمان تازه‌ای پیرامون این نقش همت گماشت. به نظر او نوآوری حقیقی زنان در مورد نقش مادرانه آنها وقتی قابل تحقق است که رابطه خلاقیت زن و نقش مادرانه او بیشتر مورد توجه قرار گیرد.

کریستیوا مرحله دوم فمینیسم را هم مردود می‌داند، زیرا در این مرحله فمینیست‌ها به دنبال زبان زنانه واحد و بی‌مانندی هستند که به نظر او دسترس‌بی به آن غیرممکن است. او معتقد است فمینیست‌هایی که مدعی هستند زبان و فرهنگ

پرسش متافیزیکی براساس رویکرد مارکسیستی، هگل‌گی و هایدگری به کار گرفت. هر چند که وی هیچ‌گاه خود را ساختارگرا معرفی نکرد، اما



ژولیا کریستیوا (Julia Kristeva) یکی از فیلسوفان فمینیست معاصر است. او در سال ۱۹۴۱ در بلغارستان زاده شد و برای ادامه تحصیلات به پاریس رفت. در این دوره سمینارهای رولان بارت و میشل فوکو، بسیار مشهور بود، از این رو او هم در این سمینارها شرکت می‌کرد. بعدها با نشریه تل کل (Telquel) همکاری کرد. در دهه ۱۹۶۰ به آثار میخائیل باختین علاقه‌مند شد و بویژه نظریه کارناوال وی را به تفسیر گذاشت. او به تدریج به زبان‌شناسی روی آورد و بدیهی است که به علت زندگی در بلغارستان با اندیشه‌های مارکس و هگل آشنایی داشت و مارکسیسم زوسی را به خوبی می‌شناخت. از این رو به جنبش ساختارگرا علاقه‌مند شد و اندیشه‌های روانکاوانه ژاک لاکان را به دقت مطالعه کرد. او روانکاوی را با زبان‌شناسی در آمیخت و در رساله دکترای خود در سال ۱۹۷۴ با عنوان «انقلاب در زبان شاعرانه» به چاپ رساند و آنها را تحلیل کرد. این اثر با استقبال فراوانی روبه‌رو شد و همین امر سبب گردید تا از او برای تدریس در دانشگاه پاریس دعوت شود. نظریه پردازان فمینیست از چشم‌اندازهای گوناگون سیاسی، اجتماعی و... به طرح دیدگاه‌های خود می‌پردازند. ژولیا کریستیوا از یک سو با زبان‌شناسی و روانکاوی و از سوی دیگر با فلسفه و امور سیاسی به خوبی آشنا بود. محور اصلی پژوهش‌های نخستین کریستیوا بر کنش‌های دلالتی ناشی از زبان شاعرانه استوار است. او ضمن تحلیل نوشتارهای گوناگون از قرن پانزدهم تا عصر حاضر، یعنی آثار سلین، بکت و سولرز روش تازه‌ای را موسوم به نشانه‌شناسی تحلیلی ساخت. او این روش را تحلیل معنایی (Semanalysis) نام داد و ضمن تأسی از رمیفات‌های لوی اشتراوس و رولان بارت پدیده‌های دلالتی را در اشکال گوناگون به بحث و بررسی نهاد. کریستیوا در کتاب «خواهش در زبان» (Desire in language) شگرد خاصی را در

کریستیوا مرحله سوم فمینیسم را که می‌کوشد میان هویت و غیریت پیوندی نزدیک بیابد مورد تأکید فراوان قرار داده است. به نظر او در این مرحله فمینیسم نمی‌کوشد تا هویت را به غیریت برتری بخشد، بلکه در پی آن است تا هویت‌های چندگانه را کشف و ماهیت آنها را دریابد

اساساً و از لحاظ گوهری پدرسالار بوده و باید آنها را رها کرد، راه به جایی نمی‌برند و این رویکرد تا حدی افراطی و دور از واقعیت است.

به گفته او فرهنگ و زبان قلمرویی است که موجودات و سوزهای سخنگو در آن هم‌زبانی و همدلی نشان می‌دهند و زنان نیز چون در زمره سخنگویان هستند از این رو به‌ناچار باید در این حوزه خود را سهیم بدانند.

کریستوا مرحله سوم فمینیسم را که می‌کوشد میان هویت و غیریت پیوندی نزدیک بیابد مورد تأکید فراوان قرار داده است. به نظر او در این مرحله فمینیسم نمی‌کوشد تا هویت را به غیریت برتری بخشد، بلکه در پی آن است تا هویت‌های چندگانه را کشف و ماهیت آنها را دریابد. او در گفت‌وگویی یادآور شده که هویت‌های جنسی گوناگون وجود دارند و به تعبیر او به تعداد افراد بشر،

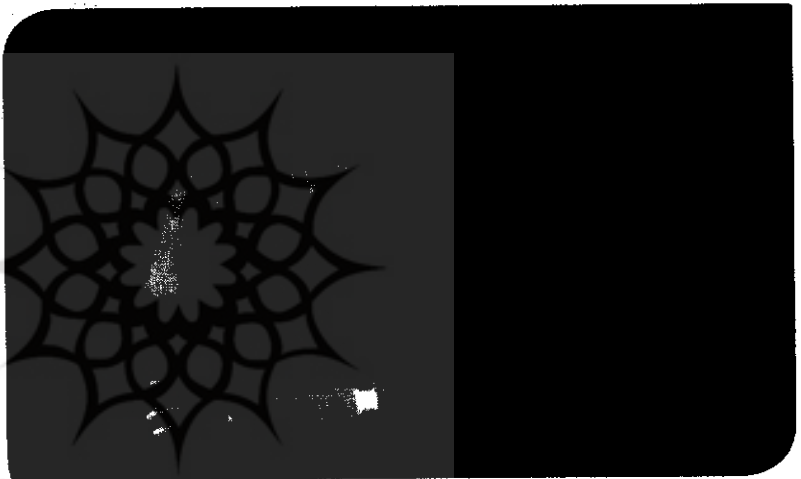
در جهت تحلیل ستم و تبعیض به کار گرفت. به‌طور کلی جسم و کالبد زن در گذر تاریخ موضوعی است که فمینیست‌ها بسیار با اهمیت تلقی کرده‌اند و کریستوا در این زمینه آموزه‌های جالبی را طرح کرده است. طرفداران زن‌باوری بر این عقیده‌اند که از زمان ظهور فرهنگ پدرسالار، جسم زن به‌عنوان ظرف پلیدی، ضعف و انحراف مورد تحقیر واقع شده است. کریستوا میان جسم و روح، تن و روان، طبیعت و فرهنگ پیوندی نزدیک برقرار کرد. او معتقد است که در فرهنگ غربی به نقش کالبد مادرانه در فرهنگ‌پذیری کمتر توجه نشان داده شده و برعکس به نقش پدر اهمیت دوچندان داده‌اند و از نقش مادرانه در زمینه رشد شخصیت انسانی غفلت شده، در حالی که همواره به تکوین گفتمان پدرانه در رشد و تکامل شخصیت توجه نشان داده شده است. به گفته او دین و بویزه

مذهب کاتولیک - که از مصاد موجودی مقدس عرضه داشته است - و علم جدید - که مادر را به دامان طبیعت بازمی‌گرداند - تنها گفتمان و آموزه‌های است که درباره نقش مادر در فرهنگ غربی غالب است. در واقع کریستوا معتقد است که در فرهنگ‌های پدرسالار و از جمله فرهنگ غربی، زن تنها در چارچوب نقش مادرانه است که تعریف می‌شود. او در کتاب «حکایت‌های عشق» مطرح می‌کند که حقارت نابه‌جا یکی از علل اصلی ستم به زنان در طول تاریخ بوده است. در فرهنگ‌های پدرسالار، نقش زن در جامعه صرفاً به تولید مثل محدود شده است، حال آن‌که زن در تکوین، قوام زبان و ذهنیت فرهنگی نقشی انکارناپذیر داشته است. درست است که نفی و تحقیر جسم مادرانه برای رشد ذهنیت کودکان و رسیدن به مرحله استقلال و خود‌پابندگی لازم است، اما این تحقیر به حوزه وجود زن به‌طور کلی تسری یافته و همین امر زمینه نفی وجود زن را در جامعه مردسالار فراهم کرده است.

کریستوا مطالعات گسترده‌ای در قلمرو عشق انجام داده و آنها را «حکایت‌های عشق» نامیده است. به گفته او عشق بدون توانایی متعالی‌سازی و یگانه‌گروی امکان‌پذیر نیست و برای روشن کردن مقصود خویش از واژه «آگاهانه» (Agape)، یعنی عشق‌ورزی در قلمرو روحانی سود جسته است.

آگاهانه در زبان یونانی به‌معنای عشق معنوی و اخلاقی است و خود این واژه در اصل به‌معنای جشنواره عشق است. به‌طور کلی آگاهانه در فرهنگ فلسفی غرب در مواردی به کار می‌رود که والاترین و متعالی‌ترین نوع محبت، مقصود باشد. کریستوا، آگاهانه را شالوده اصلی و نخستین شکل‌گیری هیت می‌داند و معتقد است یکی از مواردی که انسان به مایخولیا مبتلا می‌شود این است که توان عشق‌ورزی را از دست می‌دهد، زیرا که قادر نیست آرمان‌های متعالی را در ذهن خود شکل دهد.

زولیا کریستوا، فرزند جنگ جهانی دوم است و تجربه تلخ کشتارهای قوم‌پرستی و نژادپرستی افراطی را پشت سر دارد. از این رو هر نوع گرایش میابلقه‌آمیز چون آمریکا‌گرایی، روسیه‌پرستی، اروپا‌مداری و به‌طور کلی ملی‌گرایی خام، افراطی و خود‌کامه را مردود می‌داند. او در کتابی به‌نام «بیگانه در درون ماه شمار متسکیر» مطرح کرده و می‌گوید، اگر من چیزی را برای خود مفید و برای خانواده‌ام زیان‌آور تشخیص بدهم می‌کوشم آن را از ذهن بیرون برانم، اگر احساس کنم چیزی برای خانواده‌ام مفید، اما برای کشورم زیانبار است آن را مجرمانه و جنایتکارانه تلقی می‌کنم و اگر چیزی را برای اروپا سودمند، اما برای بشریت زیان‌آور بدانم



اگر من چیزی را برای خود مفید و برای خانواده‌ام زیان‌آور تشخیص بدهم می‌کوشم آن را از ذهن بیرون برانم، اگر احساس کنم چیزی برای خانواده‌ام مفید، اما برای کشورم زیانبار است آن را مجرمانه و جنایتکارانه تلقی می‌کنم و اگر چیزی را برای اروپا سودمند، اما برای بشریت زیان‌آور بدانم

هویت جنسی می‌تواند باشد. پارهای بر این باورند که مسافرت او به چین دیدگاه وی پیرامون فمینیسم را با اشکالات متعددی رویه‌رو ساخت. او در کتابی موسوم به «درباره زنان چینی» مواضعی را درباره زنان مطرح کرد که منتقدان براساس آن مواضع، وی را رمانتیک، تخیلی و طرفدار ناکجا آباد جنسی معرفی کردند. برخی از منتقدان فمینیست، او را به طرفداری از اصالت ماهیت (Essentialism) در بحث زنان متهم کردند. در واقع باید گفت نظریه‌های فمینیستی کریستوا بسیار پیچیده است و هر کس که بخواهد به عمق آنها دسترسی پیدا کند باید بسر مضامین پدیدارشناسی روانکاوی لاکان و پسا‌ساختارگرایی مسلط باشد. کریستوا در نوشته‌های خود کوشید تا جسم آدمی را به‌عنوان گفتمانی در علوم انسانی جای دهد. افزون بر این به اهمیت شکل‌گیری ذهنیت مادرانه عنایت خاصی نشان داد.

او مفهوم حقارت و خواری را به‌عنوان تبیینی

و چند قومسی زندگی می‌کنیم، پس باید بکشیم خود را از هویت خود شسته رها کنیم و بپذیریم که خود ما هم در پاره‌ای موارد بیگانه‌ایم، او واژه بیگانه را مفهومی والا می‌داند و می‌گوید باید در مقابل انواع نژادپرستی، قوم‌مداری، دگرگیزی و بیگانه‌ترسی به چالش برخیزیم، زیرا ما هم بیگانه‌ای بیش نیستیم؛ بیگانگی در درون ماست، او در اینجا به نظریه جامعه متناقض، (Paradoxical Society) اشاره می‌کند و بر این باور است که باید اخلاق کنار هم بودن و جمع بودن را بپذیرفت. جامعه متناقض جامعه‌ای است که از بیگانگان و اقوام گوناگون به وجود آمده و بر آرمان اخلاقی دگردوستی استوار شده است.



از ناکجاآباد به دست نیامده، بلکه ریشه در سنت و میراث خاصی دارد. به نظر او سنت یهودی - مسیحی و بویژه میراث روشنگری، دو سرچشمه اساسی رشد و پویایی فرهنگ اروپایی است. او اشاره می‌کند که باید خود را از جنگال ملی‌گرایی و بنیادگرایی افراطی رها ساخت و بر گونه‌ای دگردوستی و انقلاب اخلاقی تأکید کرده است. کریستوا می‌گوید باید از مرزهای ملی و قاره‌ای فراتر رفت و آغوش را بر دیگری گشود. باید پذیرفت که امروزه ما در جهانی چندفرهنگی

باید آن را مجرمانه تلقی کنیم. در نظر کریستوا فرد، خانواده و ملت هر چند پدیده‌هایی مهم و ضروری هستند، اما شرط کافی برای بشریت نیستند، بلکه باید آنها را منطبق ناپایداری بدانیم که نیاز ما را به تعلق داشتن به گروهی متحقق می‌سازد، حال آن‌که باید به افق‌های وسیع‌تری اندیشید؛ این افق‌های وسیع در نظریه «روح گروهی» و جامعه مدنی مُتسکیو به روشنی آشکار است. کریستوا در کتاب اخیر خویش به نام «و در آغاز عشق بود» یاد آور شد که عقاید و آرای ما

**منابع:**

- فرهنگ نظریه‌های فمینیستی، مگی هام و سارا گمبل، مترجم فیروزه مهاجر.
- فرهنگ اندیشه انتقادی (از روشنگری تا پسامدرنیته)، ویراسته مایکل بین، ترجمه پیام بزداالج.
- جامعه‌شناسی آنتونی گیدنز، ترجمه منوچهر صبوری، نشر نی.
- درآمدی بر مکاتب و نظریه‌های جامعه‌شناسی، دکتر حسین ابوالحسن تنهایی.

**خوانندگان محترم نشریه!**

**چنانچه خواهان دریافت دوره کامل**

**نشریه چشم‌انداز ایران**

**(از شماره ۱ تا ۴۶)**

**به صورت مجلد یا CD هستید**

**با شماره تلفن ۰۲۱-۶۶۹۳۶۵۷۵**

**تماس بگیرید.**

**نمایه موضوعی**

**نشریه چشم‌انداز ایران**

**از شماره ۱ تا ۵۰**

**و ۶ ویژه‌نامه**

**منتشر شد**

